

هدف کلی: آشنایی با دیدگاه فلاسفه و حکمای باستان و فیلسوفان اروپا درباره خدا

اهداف جزئی

آشنایی با دیدگاه حکمای ایران باستان درباره خدا

آشنایی با دیدگاه فلاسفه یونان باستان درباره خدا

مقایسه دیدگاه های مختلف فلاسفه دوره جدید اروپا با یکدیگر

ارزیابی دیدگاه برخی فلاسفه اروپا در رابطه خدا و معناداری

مجتبی محمودی

دبیر فلسفه و منطق شهرستان ایذه

سال تحصیلی: ۱۴۰۱ - ۱۴۰۰

به کانال ما در تلگرام بپیوندید

لینک کانال: t.me/mahmoudi_izeh

۵

خدا در فلسفه - قسمت اول

۱- موجودات ممکن و معلول وجودشان چگونه است؟

در درس های «جهان ممکنات» و «جهان علی و معلولی» به این نقطه رسیدیم که (موجودات ممکن و معلول، وجودشان از خودشان نیست و نیازمند به علت هستند) اکنون جای آن دارد که به دیدگاه فیلسوفان درباره خدا نیز نظری بیفکنیم و تا آنجا که مقدور است، ارتباط دیدگاه هر فیلسوف در این موضوع را با مبانی معرفتی وی به دست آوریم. در این درس، به نظر فیلسوفان اروپایی از یونان باستان تا دوره معاصر، نگاهی می افکنیم.



۱- فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو در چگونه جامعه ای زندگی می کردند؟

۲- از نظر مردم یونان باستان، زئوس، اپولون و ارتمیس به ترتیب خدای چه چیزی بودند؟

۳- انکار خدایان در جامعه یونان باستان چه نتیجه ای را به دنبال داشت؟

۴- اتهام اصلی سقراط چه بود؟

خدای آسمان و باران

زئوس

خدای خورشید، هنر و موسیقی

اپولون

خدای عفت و خویشن داری

ارتمیس

بیشتر بدانیم

دوره یونان باستان

ویل دورانت: «او در میان یونانیان [برای خود دین خاصی داشت و معتقد به خدای یگانه بود و با فروتنی امیدوار بود که مرگ، او را از میان نخواهد برد. (تاریخ فلسفه، ص ۱۱)

ولتر از زبان دو نفر آتئی که درباره سقراط سخن رانده اند، نقل می کند که: «این است آن بی دینی که معتقد است خدا یکی است.» (تاریخ فلسفه ویل دورانت، ص ۱۱)

درباره خدای سقراط، همچنین مراجعه کنید به: بزرگان فلسفه، هنری توماس، صص ۲۳۷ و ۲۳۸ و آموزه های اساسی فیلسوف بزرگ، فراست، اس. تی. ترجمه غلامحسین توکلی.

۱) فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو، در جامعه ای زندگی می کردند که مردم آن به خدایان متعدد اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ و منشأ یکی از واقعیات جهان می شمردند (مثلاً از نظر آنان «زئوس» خدای آسمان و باران، «اپولون» خدای خورشید و هنر و موسیقی و «ارتمیس» خدای عفت و خویشن داری بود) اعتقاد به این خدایان که تعدادشان به ده ها مورد می رسید، چنان محکم و ریشه دار بود که انکار آنها، طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن جان را به دنبال داشت. حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی دادند که کسی با اندیشه شرک آلودشان مخالفت کند و یا به خدایان توهین نماید. اتهام اصلی سقراط نیز همین بود که «او خدایانی را که همه به آنها معتقدند، انکار می کند و از خدایی جدید سخن می گوید.»^۴

سقراط، گر چه گاهی از لفظ خدایان هم استفاده می کرد، اما گزارش افلاطون از جریان محاکمه وی نشان از آن دارد که وی به وجود خدای یگانه معتقد بوده و تلاش کرده که مردم را نیز به این حقیقت رهبری و هدایت نماید.^۲

نکته

۵- چرا افلاطون را ابداع کننده خدانشناسی فلسفی می دانند؟

بیشتر بدانیم

سیزده نامه وجود دارد که افلاطون شناسان آنها را منسوب به افلاطون می دانند. محتوای نامه سیزدهم نشان می دهد که چه فضای سخت و تعصب آلودی بر یونان حاکم بوده است. افلاطون در این نامه می گوید: «اما درباره اینکه کدام یک از نامه های قبلی من دیدگاه اصلی خودم را دارد و کدام نه، گمان می کنم علامتی را که باهم قرار گذاشته بودیم، به یاد داشته باشی. در آغاز هر نامه اصلی و جدی کلمه «خدا» را می نویسم و در آغاز نامه های دیگر، کلمه «خدایان» را.»

این نامه حتی اگر از افلاطون هم نباشد، گویای فضای شرک آلود آن روزگار است.^۱

۵) (افلاطون در یک چنین فضایی تصمیم گرفت با دقت فلسفی بیشتری درباره خدا صحبت کند و به تدریج پندارها را اصلاح نماید. از همین رو، یکی از افلاطون شناسان مشهور اروپایی می گوید: «افلاطون ابداع کننده خدانشناسی فلسفی است.»^۵)
۶- از نظر افلاطون، کار خداوند چگونه است و خدا نزد افلاطون چه ویژگی هایی دارد؟
۶) (خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی های روشن است و این، با چند خدایی یونان تفاوت دارد. از نظر وی، کار خداوند هدف دار است و بر اساس حکمت و برای هدفی خاص صورت می گیرد.)^۶

۷) (افلاطون توصیفی از نوعی هستی ارائه می دهد که کاملاً بر توصیف خدا در ادیان الهی منطبق است. او می گوید: «در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می زاید و نه از میان می رود و نه چیز دیگری را به خود راه می دهد و نه خود در چیزی دیگری فرو می شود. نه دیدنی است و نه از طریق

۷- افلاطون خداوند را چگونه توصیف می کند؟

۱. بیان پلوتوس در دادگاه که به نمایندگی از شاکیان سخن می گفت. سقراط تلاش می کرد اندیشه آتئی ها را درباره خدا اصلاح کند؛ به گونه ای که آنان متوجه حقیقتی برتر در هستی شوند که اداره کننده اصلی جهان است.
۲. رساله اپولوژی (دفاعیه) افلاطون و کتاب «مرگ سقراط» اثر رومانوگواردینی، ترجمه محمدحسن لطفی.

۳. A. E. Taylor, Plato, The man and his work, 1965, P. 492-3

۱. مجموعه آثار افلاطون، جلد ۴، ص ۲۰۹.

۱- منظور افلاطون از خداوند با عنوان مثال خیر چیست؟ توضیح دهید

۲- افلاطون آنجا که از خدا به عنوان، صانع و آفریننده این عالم یاد می کند، می خواهد چه چیزی را به انسانها یادآوری کند؟

۳- از نظر افلاطون شناسان، منظور افلاطون از «مثال خیر» و «صانع» (دمیورژ) چیست؟

۴- از نظر افلاطون شناسان چرا افلاطون از خدایان نام می برد؟

حواس دریافتنی است. فقط با تفکر و تعقل می توان به او دست یافت و از او بهره مند شد.^۷

۱) (افلاطون، در مواردی نیز از خداوند با عنوان «مثال خیر» یاد می کند و توضیح می دهد که همه چیز در پرتو آن دارای حقیقت می شوند و همان طور که روشنائی شبیه خورشید است، اما خود خورشید نیست، حقایق نیز شبیه به «مثال خیر» هستند، نه خود آن.)^۱

۲) (وی همچنین از خدا به عنوان «صانع» و آفریننده اشیا این عالم یاد می کند تا به انسانها یادآوری نماید که نظم جهان از وجودی عاقل سرچشمه می گیرد. او می گوید:

«یگانه سخنی که درباره نظم جهان و گردش آفتاب و ماه و ستارگان می توان گفت این است که کل جهان در زیر فرمان عقل قرار دارد.»^۲

۳) (بسیاری از افلاطون شناسان معتقدند که «مثال خیر» و «صانع» (دمیورژ) هر دو، نامهای دیگر خداوند است. آنان می گویند دمیورژ، همان خداست، اما در مرتبه خلق جهان، اما مثال خیر، فقط اشاره به ذات خداوند دارد.)^۳ آنان همچنین معتقدند که اگر گاهی افلاطون از خدایان نام می برد، به معنای اعتقاد وی به چندخدایی نیست، بلکه برای ارتباط برقرار کردن با جامعه آن است که به شدت مشرک اند.)^۴ استاد وی، سقراط را هم به همین جهت که با خدایان مخالفت می نمود، محاکمه کردند و به قتل رساندند. همچنین او تلاش می کند خداوند (مثال خیر) را در جایگاهی قرار دهد که هیچ موجود دیگری نمی تواند به آن جایگاه برسد.^۴

نکته

تبیین

عبارت افلاطون، بیان اولیه ای از «برهان نظم» برای اثبات وجود خداست. این عبارت را به صورت یک برهان در آورید.

مقدمه ۱: این جهان، برخوردار از یک نظم و هماهنگی میان پدیده هاست

مقدمه ۲: هر نظم و هماهنگی نیازمند یک ناظم حکیم و عاقل است

نتیجه: پس این جهان دارای یک ناظم حکیم و عاقل است

۱. رساله تیمائوس، فقرة ۵۲، او همچنین می گوید: «برای ما معیار هر چیزی خداست. نه آن طور که برخی می گویند، این یا آن فرد؛ بنابراین هر که بخواهد محبوب خدا شود، باید با همه نیرو بکوشد تا در حد امکان شبیه او شود. بنابراین، از میان ما تنها کسی محبوب خداست که خوشترن دار (عقیف) باشد و از دایره اعتدال یا بیرون نگذارد؛ زیرا چنین کسی شبیه خداست (قوانین، کتاب چهارم، فقرة ۷۱۶، ترجمه محمدحسن لطفی، صص ۱۲۹ و ۱۳۰). برای مطالعه بیشتر به مقاله «فلسفه افلاطون، مادر همه فلسفه های الهی» به قلم حسین غفاری در مجله «فلسفه» شماره پاییز و زمستان ۱۳۸۱ از دانشگاه تهران مراجعه کنید.

۲. تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون، جلد ۱، ص ۲۰۶.

۳. مجموعه آثار افلاطون، رساله فیلبوس. این سخن افلاطون بیان اولیه و ساده ای از برهان نظم است که فلاسفه از آن استفاده کرده اند.

۴. تفصیل این مختصر در مقاله «فلسفه افلاطون مادر تمام فلسفه های الهی» آمده است.

۱- ارسطو برای اثبات وجود خداوند چه تلاشی کرد؟ و استدلال های او در این زمینه چگونه بود؟

۲- برهان درجات کمال ارسطو را بنویسید؟

۳- منظور ارسطو از برهان درجات کمال را چیست؟ توضیح دهید

۱ (پس از افلاطون، ارسطو که از قدرت استدلال و منطق قوی برخوردار بود، تلاش کرد برهان هایی بر وجود خدا و مبدأ نخستین جهان ارائه کند. این استدلال ها، گرچه قدم های اولیه بوده اند، از استحکام خاصی برخوردارند و زمینه قدم های بعد را فراهم می سازند.) ارسطو در یکی از نوشته های خود چنین می نویسد:

۲ «به طور کلی، هر جا که یک خوب تر و بهتر وجود دارد، خوب ترین و بهترین نیز هست. حال، در میان موجودات، برخی خوب تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب ترین و بهترین باشد وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.»^۲ این برهان ارسطو را «برهان درجات کمال» نامیده اند.^۲

۳ (منظور ارسطو این است که: هر گاه دو موجود با یکدیگر مقایسه شوند و گفته شود که یکی کامل تر و خوب تر از دیگری است، باید یک کامل مطلق و یک خوب مطلق وجود داشته باشد که بتوان آن دو موجود را با این وجود کامل مقایسه نمود و هر کدام را که به این وجود، نزدیک تر باشد، برتر و آن را که دور تر باشد، ناقص تر به حساب آورد.)^۳

تبیین

برهان «برترین درجات کمال» ارسطو را در شکل دو مقدمه و یک نتیجه تکمیل کنید.

مقدمه ۱: در این جهان موجوداتی وجود دارند که نسبت به هم خوب تر و بهتر هستند

مقدمه ۲: هر جا که یک خوب تر و بهتر هست، خوب ترین و بهترین نیز هست.

نتیجه: پس در این جهان موجودی هست که از همه خوب تر و بهترین است

۱. یگر، مورخ برجسته فلسفه یونان می گوید: «استدلال واقعی بر وجود خدا، نخستین بار در آثار اولیه ارسطو یافت می شود. او در کتاب سوم خود با یک استدلال و قیاس، «برترین و والاترین موجود» را اثبات می کند و به این ترتیب، به موضوع شکلی روشن و گویا می بخشد؛ به طوری که در طول قرون بعد، پیوسته متفکران مشتاق را به سمت تلاش هایی تازه به این سو وامی دارد» (مراجعه کنید به مقاله «ارسطو، فیلسوف الهی یا پوزیتیویست» از حسین غفاری در مجله فلسفه دانشگاه تهران، شماره بهار و تابستان ۱۳۸۲).

۲. قطعه ۱۶ از کتاب «دریاره مابعدالطبیعه» (برگرفته از مقاله «ارسطو، فیلسوف الهی یا پوزیتیویست») و تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳. ارسطو در جای دیگری از کتاب خود از برهان نظم هم استفاده می کند و می گوید: «تمی شود که یک نظم و انتظام برجهان حاکم باشد، بدون اینکه موجودی جاویدان و برتر از ماده در کار نباشد.» (مابعدالطبیعه، کتاب یازدهم، ص ۳۴۸)

- ۱- ضرورتاً موجود: که معادل آن در اصطلاح فلسفه اسلامی واجب الوجود است؛ یعنی موجودی که نمی توان وجود را از او سلب کرد، همانطور که سه ضلعی را از مثلث نمی توان سلب کرد
- ۲- محرک غیر متحرک: عامل نهایی حرکت در جهان، خود متحرک نیست، زیرا اگر آن هم متحرک باشد یا دور پیش می آید و یا تسلسل که هر دو باطل است و امکان پذیر نیست
- ۳- دارای حیات: مبدا جهان یک موجود زنده است. شعور و اراده و آگاهی دارد



بیشتر بدانیم

ارسطو بدان دلیل که در بخش مابعدالطبیعه خدا را اثبات می کند، ترجیح می دهد که بخش مابعدالطبیعی و فلسفی خود را «الهیات» یا علم خداشناسی بنامد. وی پس از توضیحاتی در این باره می گوید: «سه گونه دانش نظری وجود دارد: طبیعی، ریاضی و الهی (Theologies). سپس می گوید: «این آخرین دانش، بهترین علم است؛ زیرا درباره ارجمندترین موجودات است» (مابعدالطبیعه، کتاب یازدهم، فصل هفتم، ص ۲۶۴).

بعدها، ابن سینا نیز بخش فلسفی کتاب شفای خود را به همین دلیل «الهیات» نامید.

۲- دو جریان فلسفی دوره جدید اروپا را نام ببرید؟
عقل گرایان، حس گرایان یا تجربه گرایان

۳- استدلال دکارت در اثبات وجود خدا را بنویسید؟

۱) **برهان مشهور ارسطو بر اثبات وجود خدا، برهان حرکت نام دارد.** او معتقد است که وجود حرکت در عالم نیازمند محرکی است که خود آن محرک، حرکت نداشته باشد، زیرا اگر آن نیز حرکت داشته باشد، نیازمند یک محرک دیگر است و آن محرک دوم نیز به همین ترتیب نیازمند محرک دیگری است و سلسله محرک ها تا بی نهایت جلو خواهد رفت و چنین تسلسلی عقلاً محال است.^۱

۱- **برهان مشهور ارسطو بر اثبات وجود خدا، برهان حرکت نام دارد.** آن را توضیح دهید؟

آندیشه

ارسطو در توصیفاتى که از خدا و مبدأ نخستین جهان می کند، از عباراتی چون شریف ترین موجود، خیر و جمال و زیبایی، ضرورتاً موجود، محرک غیر متحرک، دارای حیات، تغییرناپذیر و دارای عالی ترین اندیشه استفاده می کند.^۲ این عبارات گویای آن است که وی علاوه بر قبول موجودات غیر مادی، در میان آنها یک موجود را برتر می داند و او را مبدأ همه امور تلقی می کند و بدین ترتیب، قدمی بزرگ در راه خداشناسی فلسفی برمی دارد. درباره عبارت هایی که زیر آنها خط کشیده شده است، بیندیشید و مقصود ارسطو را از آنها توضیح دهید. پاسخ شماره ۱ تا ۳ بالای صفحه

۴- تغییرناپذیر: تغییر بر دو نوع است: ۱- به صورت دفعی که آن را کون و فساد می نامند ۲- به صورت تدریجی که آن را حرکت می گویند. از نظر ارسطو خداوند یک حقیقت ثابت است و هیچ تغییری در او رخ نمی دهد، زیرا هر تغییری علامت نقص و نیاز و نداشتن است که موجود متغیر با تغییر خود به چیزی که ندارد، می زند و خداوند، از نظر ارسطو کامل و بی نیاز مطلق است.

۵- عالی ترین اندیشه: خداوند و مبدا نخستین که کامل ترین علم را دارد

دوره جدید اروپا

با شکل گیری دوره جدید اروپا از قرن های چهاردهم و یازدهم و پیدایش دو جریان عقل گرا و تجربه گرا در فلسفه، درباره خدا نیز دیدگاه های متفاوتی ظهور کرد که به گونه ای ریشه در این دو جریان داشتند. از این رو، دیدگاه برخی از فیلسوفان این دو جریان درباره خدا را بررسی می کنیم.

دکارت، فیلسوف عقل گرای قرن هفدهم، در یکی از استدلال های خود برای اثبات خدا می گوید: **من از حقیقتی نامتناهی و دانا و توانا که خود من و هر چیز دیگری به وسیله او خلق شده ایم، تصویری دارم.**

۱. در درس بعد، دلیل محال بودن چنین تسلسلی بیان خواهد شد. مابعدالطبیعه، ارسطو، دلتا و فیزیک، تتا، ۶، ۲۰۸ ب ۱۰ و تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۱، صص ۳۵۷ تا ۳۶۰.
۲. مابعدالطبیعه، فصل های ششم تا دهم.

این تصور نمی‌تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی‌ام. این تصور از هیچ موجود متناهی دیگر هم نیست.

3 پس، این تصور از یک وجود نامتناهی است؛ اوست که می‌تواند چنین ادراکی را به من بدهد.

استدلال

بیان دکارت در اثبات وجود خدا را در قالب یک استدلال بیان کنید.

مقدمه ۱: من تصویری از خالقی که حقیقت نامتناهی دارد، دارم

مقدمه ۲: تصور وجود نامتناهی نمی‌تواند از یک موجود متناهی ناشی شده باشد

نتیجه: پس یک موجود نامتناهی هست که این تصور از او ناشی شده و در من قرار داده شده است

۱- چرا از نظر هیوم، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؟

نکته

دیوید هیوم، فیلسوف حس‌گرا و تجربه‌گرای قرن هجدهم که قبلاً از او یاد کرده‌ایم، ادعا می‌کند که دلایل دکارت و سایر فیلسوفان پذیرفته نیست. از نظری، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند: زیرا عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد^۱ او می‌گوید مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد. این برهان فقط می‌تواند ثابت کند که یک ناظم و خالقی این جهان را اداره می‌کند. اما ثابت نمی‌کند که این ناظم خالق همان خداوندی است که نیازمند به علت نیست و وجودی ازلی و ابدی دارد.^۲

2- از نظر دیوید هیوم چرا برهان نظم توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد؟

بررسی* نظر دیوید در باره برهان نظم چیست؟ دو سوال و یک پاسخ

۱ این نظر دیوید هیوم را با دیدگاه وی در معرفت‌شناسی تطبیق دهید و ببینید که آن دیدگاه چه تأثیری بر

نظری دربارۀ خدا گذاشته است؟ جواب اولیه ما به هیوم در اینجا می‌تواند همین باشد که خودش بیان کرده و گفته که این برهان می‌تواند حداکثر یک ناظم و مدبر را اثبات کند، نه یک خالق نامتناهی را. به همین جهت برخی از فیلسوفان گفته‌اند که ما از طریق برهان نظم به یکی از صفات خداوند، یعنی صفت حکمت می‌رسیم نه اثبات وجود خداوند واجب الوجود.

۲ آیا واقعاً این سخن هیوم که «مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است» درست است؟

این چنین نیست که این برهان قوی‌ترین برهان فلاسفه الهی باشد، بلکه برهان‌های دیگر، از جمله

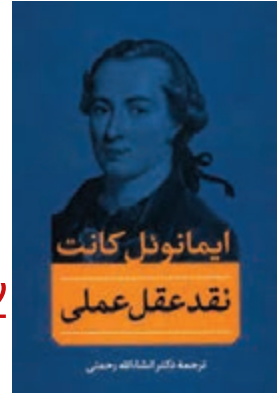
برهان وجوب و امکان، از این برهان بسیار قوی‌تر هستند. برهان نظم ساده‌ترین و شایع‌ترین است، نه قوی‌ترین

در هیچ امتحانی اعم از پایانی و کنکور نباید از این فعالیت‌های ستاره‌دار سوالی طرح شود

۱. تأملات در فلسفه اولی، ۳، کلیات، ۷، ۴۵ و ۴۷.

۲. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۵، ص ۳۲۳.

- 1- کانت چگونه ضرورت وجود خداوند را اثبات کرد؟
 2- خلاصه یکی از توضیحات کانت را در اثبات وجود خدا از طریق، اخلاق و وظایف اخلاقی را بنویسید؟



نکته

البته، آن دسته از فیلسوفان تجربه‌گرا که به خدا اعتقاد داشتند، برهان نظم را معتبر می‌دانستند و از این برهان در اثبات وجود خدا استفاده می‌کردند.

کانت، فیلسوف بزرگ قرن هجدهم آلمان، راهی متفاوت با دکارت و دیگر فیلسوفان عقل‌گرای پیشین برای پذیرش خدا بی‌مورد (او به جای اثبات وجود خدا از طریق نظم یا برهان علیت و یا وجوب و امکان، ضرورت وجود خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد). خلاصه‌ی یکی از توضیحات او چنین است:

1) انسان دارای یک وجدان اخلاقی است که او را دعوت به فضیلت و رعایت

اصول اخلاقی در زندگی می‌کند. این وجدان اخلاقی از او می‌خواهد که آنچه را برای خود می‌پسندد، برای دیگران هم بپسندد و این اصل را به عنوان یک قاعده، همواره در نظر داشته باشد و در زندگی پیاده کند. 3

2) مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق تنها در جایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند. زیرا برای موجودات بدون اختیار، وظیفه اخلاقی معنا ندارد. 4

3) این اختیار و اراده نمی‌تواند ویژگی بدن باشد که ماده‌ای مانند سایر مواد است، بلکه باید ویژگی نفسی غیرمادی باشد که فناپذیر است و با مرگ بدن از بین نمی‌رود. این بُعد غیرمادی انسان بهره‌مند از وجدان اخلاقی است. انسان در وجدان خود فضایل اخلاقی مانند عدالت را خوب می‌شمارد و رذیلت‌های اخلاقی مانند ظلم را بد به حساب می‌آورد. 5

4) حال، این روح و نفس مجرد که سعادتش در کسب فضیلت و رعایت اصول اخلاقی است، چون موجودی غیرمادی و جاودانه است، برای سعادت دائمی خود به جهانی نیاز دارد؟ و این جهان مشروط به چیست؟ 6

5) ماورای دنیای مادی نیاز دارد و چنین جهانی نیز مشروط به وجود خدایی جاودان و نامتناهی است. بنابراین، قبول خداوند، پشتوانه اختیار و اراده انسان و مسئولیت‌پذیری او و تکیه‌گاه اصول اخلاقی مورد قبول وی می‌باشد. با پذیرش خداوند است که زندگی انسان معنای حقیقی و متعالی پیدا می‌کند و از پوچی و بی‌هدفی خارج می‌شود. 2

3- از نظر کانت، وجدان اخلاقی انسان را به چه چیزی دعوت می‌کند و از او چه می‌خواهد؟

4- از نظر کانت مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق کجا معنا دارد؟

5- چرا کانت معتقد بود اختیار و اراده نمی‌تواند ویژگی بدن مادی باشد؟

6- از نظر کانت روح و نفس مجرد برای سعادت دائمی خود به چگونه جهانی نیاز دارد؟ و این جهان مشروط به چیست؟

1- چرا کانت معتقد بود که قبول خداوند پشتوانه رعایت اصول اخلاقی است؟

1. فلسفه کانت، اشتفان کورنر، ص ۳۲۰؛ تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۶، صص ۳۱۷ تا ۳۵۳؛ مابعدالطبیعه، ژان وال، ص ۸۵۲. همچنین به کتاب «نظریه اخلاقی کانت» نوشته سر دلیوراس، ترجمه محمد حسین کمالی نژاد، فصل دوم مراجعه شود.

1- زندگی معنادار، چگونه زندگی است؟

2- از نظر فیلسوفانی مانند دکارت و کانت، در چه صورتی زندگی معنادار می شود؟

3- چه عواملی پایه های اعتقاد به خدا را در جامعه اروپایی سست کرد؟

4- کدام فلاسفه برای معنابخشی به زندگی از تجربه های معنوی درونی و عشق و عرفان برای باور به وجود خداوند استفاده کردند؟

کرکگور، فیلسوف دانمارکی قرن نوزدهم و ویلیام جیمز، فیلسوف امریکایی قرون نوزدهم و بیستم و برگسون، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم



گفته شده است که کانت به جای اثبات وجود خدا، نیاز انسان به وجود خدا را مطرح می کند. به عبارت دیگر، کانت می گوید که اگر خدا را فرض نکنیم و قبول نداشته باشیم، عمل اخلاقی و مسئولیت پذیری اخلاقی ممکن نیست.^۱ این دیدگاه را تحلیل و بررسی نمایید.

کانت با اینکه استدلالی بر وجود خدا ندارد و معتقد است که اساساً نمی توان برای اثبات وجود خدا استدلال نظری ارائه کرد، اما متوجه نیاز انسان به خدا شده و با تکیه بر نیاز انسان به خدا، مردم را به پذیرش خدا و ایمان به او دعوت می کند

باور به خدا و معناداری زندگی

زندگی معنادار، آن زندگی است که دارای هدف و مقصود متعالی و مقدس و آراسته به فضائل اخلاقی و کرامت انسانی باشد. از نظر فیلسوفانی مانند دکارت و کانت، در صورتی زندگی معنادار می شود (که از پشتوانه قبول خداوند برخوردار باشد. از این رو آنان تلاش می کردند که پایه های عقلی اعتقاد به خدا را در میان مردم استوار سازند) اما رشد تفکر حسی و حس گرایی و ظهور فیلسوفانی که جهان را صرفاً حقیقتی مادی می دانستند و انسان را نیز موجودی مادی می شمردند، پایه های اعتقاد به خدا را در جامعه اروپایی سست کرد و زندگی دسته هایی از مردم را تحت تأثیر قرار داد؛ بدین صورت که معنا و مقصود زندگی در میان آنان در حد اهداف مادی تنزل پیدا کرد و زندگی فاقد معنا و ارزش های متعالی گردید و بحران معناداری زندگی پدید آمد. در چنین فضایی، دسته دیگری از فیلسوفان غربی مانند کرکگور، فیلسوف دانمارکی قرن نوزدهم و ویلیام جیمز، فیلسوف آمریکایی قرون نوزدهم و بیستم، و برگسون، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم راه دیگری برای معنابخشی به زندگی پیش گرفتند و از تجربه های معنوی درونی و عشق و عرفان برای باور به وجود خداوند استفاده کردند. ویلیام جیمز می گوید:

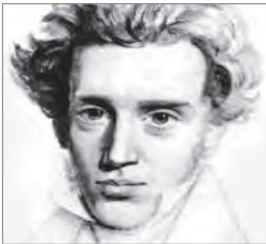
نکته

«من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه های شخصی درونی ما نهفته است.»^۲ مثلاً هر یک از ما احساس می کنیم که در هنگام سخن گفتن با

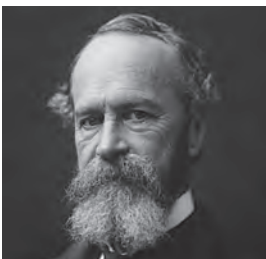
۵- ویلیام جیمز دلیل وجود خداوند را چه می دانست؟

۱. به عبارت دیگر، خدا و روح و اختیار انسان در فلسفه کانت یک وجود عینی و واقعی (objective) نیست بلکه امری ذهنی (subjective) است که بشر نیاز دارد آن را مفروض بگیرد.

۲. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۸، ص ۳۷۶.



کرکگور در سال ۱۸۱۳ م. در دانمارک متولد شد و در دانشگاه کپنهاگ در رشته فلسفه تحصیل کرد. او از بنیان گذاران آگزیستانسیالیسم (اصالت وجود انسان) است. کتاب های «عصر حاضر» و «ترس و لرز» از جمله کتاب های مشهور او هستند. وی در سال ۱۸۵۵ درگذشت.



ویلیام جیمز در سال ۱۸۴۲ م. در نیویورک به دنیا آمد و در طب و روان شناسی و سپس فلسفه تحصیل کرد و به استادی فلسفه در دانشگاه هاروارد رسید. کتاب های «خواهش ایمان» و «تنوع تجربه دینی» از اوست. او در سال ۱۹۱۰ درگذشت.

1- نظر کرگور فیلسوف دانمارکی در باره ی ایمان چیست؟

مقصود داستایوفسکی از کلمه، مجاز این است که اگر خداوند نباشد، اولاً مسئولیت پذیری انسان بسیار سخت می شود، کنترل اخلاقی و محدود کردن امیال از دست می رود و معیاری برای تعیین خوب و بد و ارزش ها در دست نخواهد بود

خدا و راز و نیاز با او و توصیف زیبا و عاشقانه او به نوعی از تعالی و معنویت منتقل می شویم که ساعاتی قبل از آن تهی بوده ایم ما در ساعات و لحظه هایی خاص از زندگی، حضور او را حس می کنیم و در آن لحظه های حضور، زندگی را متعالی و برتر می یابیم. ¹ کرگور نیز معتقد است که ایمان، هدیه ای الهی است که خداوند به انسان می بخشد و نیازی به استدلال و پشتوانه عقلی ندارد. خدا انسان مؤمن را برمی گزیند و به او ایمان هدیه می کند و اگر کسی شایسته این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سپری خواهد کرد. ¹



هانری برگسون در سال ۱۸۵۹م. در پاریس به دنیا آمد و در ریاضیات و ادبیات تحصیل کرد. کتاب های «دو سرچشمه اخلاق و دین» و «تطور خلاق» از آثار او هستند. وی در سال ۱۹۴۱م. درگذشت.

بررسی

داستایوفسکی نیز در رمان «برادران کارامازوف» به همین مسئله می پردازد و از قول یکی از شخصیت ها می گوید:

«اگر خدایی وجود نداشته باشد، آن وقت هر کاری مجاز است.»

مقصود از «مجاز» در این جمله چیست؟ پاسخ بالای صفحه

چرا بدون خدا هر کاری مجاز است؟ پاسخ پایین صفحه

این جمله داستایوفسکی شما را به یاد کدام دیدگاه درباره خدا می اندازد؟

مخالف با آن دیدگاهی است که می خواهد بدون قبول خداوند، زندگی معنادار را توجیه نماید



داستایوفسکی، رمان نویس برجسته روس، در سال ۱۸۲۱م. به دنیا آمد و در سال ۱۸۸۱م. درگذشت. برخی از رمان های وی عبارت اند از: «جنایت و مکافات»، «بله» و «خاطرات خانه اموات».

² بحران معناداری زندگی سبب شد که در قرن بیستم و یکم فیلسوفانی ظهور کردند که در عین اعتقاد راسخ به خدا، به جای ذکر دلایل اثبات وجود او، به رابطه میان «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی» توجه کنند و نشان دهند که زندگی بدون اعتقاد به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی و ناظر بر انسان باشد، دچار خلأ معنایی و پوچی آزردهنده ای خواهد شد. ²

³ زندگی معنادار عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از ارزش های اخلاقی است که انسان را نسبت به آینده مطمئن می کند و آرامشی برتر به او می دهد. ³

2- بحران معناداری زندگی در قرن بیستم و یکم سبب چه چیزی شد؟

3- زندگی معنادار چگونه زندگی است؟

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب ایمان گروهی و توضیح رضا اکبری درباره کرگور مراجعه کنید.

زندگی معنادار و با فضیلت با قبول وجود خدا امکان پذیر است یعنی اگر کسی خدا را قبول نداشته باشد و بگوید که واقعا خدایی نیست و من به خدا اعتقاد ندارم، عقلا و منطقاً می تواند هر کاری انجام دهد، چه خوب و چه بد

1

بیشتر بدانیم

تولستوی، رمان نویس مشهور روس، زمانی که در اوج ثروت و شهرت بود، درگیر بحران بی معنایی زندگی شد. او مشاهده می کرد کشاورزانی که برایش کار می کنند و زندگی ساده ای دارند، شادند و از زندگی شان لذت می برند و به بحران هایی که او با آنها روبه روست، دچار نمی شوند. پس از این بود که به تفکر درباره خدا و جاودانگی روی آورد. او نویسنده آثار بزرگی مانند «جنگ و صلح»، «آنا کارنینا» و «ستاخیز» است.

کاتینگهام، از نویسندگان این حوزه، می گوید: «قبول خداوند زندگی ما را در بستری قرار می دهد که آن را با ارزش و با اهمیت می سازد و این امید را می دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه ای افتاده ایم که در آن هیچ امری در نهایت، اهمیت ندارد، می توانیم پناهگاهی بیابیم.»¹

این فیلسوف در کتاب خود به این مسئله اشاره می کند که **پس از سیر نزولی استدلال های عقلی و فلسفی در اروپا بر اثبات وجود خدا، برخی از فیلسوفان به این سمت حرکت کردند که خدا را عامل اصلی معنا بخشی به زندگی معرفی نمایند.**²

بررسی

به نکات زیر توجه کنید.

- 1 اگر چه فیلسوفانی که فقط حس و تجربه را راه رسیدن به معرفت و شناخت می دانند دلایل اندکی برای اثبات وجود خدا بیان کردند، اما منکر خدا نشده و بر ضرورت وجود او تأکید کرده اند.
 - 2 علت این عدم انکار، احساس نیاز درونی انسان به خداست. احساس وجود خدا به زندگی انسان معنایی برتر می دهد.
 - 3 اگر جریان تجربه گرایی در میان فیلسوفان اروپایی غلبه پیدا نمی کرد و راه شناخت حقایق منحصر در تجربه نمی شد، آنان می توانستند دلایل بیشتری بر وجود خدا بیابند.
 - 4 درست است که انسان نیاز به خدا را در درون خود می یابد و می داند که زندگی بدون خدا بی معنا و بی هدف است، اما اگر این نیاز را با اثبات عقلی خدا همراه کند، جایگاه خدا در زندگی وی مستحکم و پایدار می شود.
- در نکات ذکر شده تأمل کنید و بگویید:
- کدام یک از نکات فوق کلیدی تر است و اهمیت بیشتری دارد.

بیشتر بدانیم

آلبرت اینشتاین می گوید: «معنای زندگی بشر یا حیات اجتماعی به طور کلی چیست؟ اگر کسی بپرسد که آیا طرح چنین پرسش هایی عقلانی است، باید بگوییم انسانی که زندگی و حیات دیگران و حتی خودش را بی معنا واهی می پندارد، نه تنها موجودی بدبخت است بلکه صلاحیت زندگی را هم ندارد.»¹

1. معنای زندگی، جان کاتینگهام، ترجمه امیرعباس علی زمانی.

1. دنیایی که من می بینم، نوشته آلبرت اینشتاین

نظر فیلسوفان زیر را درباره «خدا» بیان کنید.

- ۱ افلاطون: از نظر افلاطون، این جهان مادی و متغیر از وجودی ثابت که دیدنی نیست، و از طریق حواس قابل درک نیست سرچشمه گرفته است. او «مثال خیر» یعنی نمونه اعلای همه زیبایی هاست
- ۲ ارسطو: از نظر ارسطو، خداوند علت همه دگرگونی ها و تغییرها و مبدا نخستین جهان است. او خوب ترین و بهترین موجود است
- ۳ دکارت: از نظر دکارت، حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر هست که انسان و هر موجود متناهی دیگری از او به وجود آمده است
- ۴ هیوم: از نظر هیوم، انسان، چون ابزاری جز تجربه ندارد، نمیتواند به وجودی که واجبالوجود است و علت نخستین جهان است، پی ببرد
- ۵ ویلیام جیمز: ویلیام جیمز، میگوید تجربههای شخصی هر کس گویایی حضور و وجود خداوند در زندگی انسان است و بدون خدا زندگی از معنا تهی است

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون، ج ۴ تا ۹.
- ۲ رساله تیمائوس از مجموعه آثار افلاطون.
- ۳ تأملات در فلسفه اولی، رنه دکارت، ترجمه احمد احمدی.
- ۴ معنای زندگی، جان کاتینگهام، ترجمه امیرعباس علی زمانی.
- ۵ خدا در فلسفه، بهاءالدین خرمشاهی.
- ۶ تاریخ خداباوری، کارن آرمسترانگ، ترجمه خرمشاهی و بهزاد سالکی.
- ۷ انسان در جستجوی معنا، ویکتور فرانکل، ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی.
- ۸ معنای معنای زندگی، امیرعباس زمانی، پژوهش نامه فلسفه دین (نامه حکمت) شماره بهار و تابستان ۱۳۸۶.

انواع سوالات درس پنجم فلسفه دوازدهم

خدا در فلسفه - قسمت اول

تعیین کنید کدام یک از عبارات زیر صحیح و کدام یک غلط است؟

- 1- خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی های روشن است و این، با چندخدایی یونان تفاوت دارد **صحیح**
- 2- ارسطو، در مواردی نیز از خداوند با عنوان «مثال خیر» یاد می کند **غلط**
- 3- برهان مشهور ارسطو بر اثبات وجود خدا، برهان حرکت نام دارد **صحیح**
- 4- از نظر دکارت، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند **غلط**
- 5- کانت ضرورت وجود خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد **صحیح**
- 6- ویلیام جیمز معتقد است که ایمان، هدیه ای الهی است که خداوند به انسان می بخشد و نیازی به استدلال و پشتوانه عقلی ندارد **غلط**

جاهای خالی را با استفاده از کلمات مناسب کامل کنید

- 1- موجودات، وجودشان از خودشان نیست و نیازمند به علت هستند **ممکن و معلول**
 - 2- از نظر مردم یونان «ژئوس»، خدای خورشید بود
 - 3- بسیاری از افلاطون شناسان معتقدند که هر دو، نام های دیگر خداوند است **خدای آسمان و باران - اپولون**
 - 4- انسان دارای یک است که او را دعوت به فضیلت و رعایت اصول اخلاقی در زندگی می کند **مثال خیر و صانع (دمیورژ)**
 - 5- زندگی معنادار، آن زندگی است که دارای هدف و مقصود متعالی و مقدس و آراسته به باشد **وجدان اخلاقی**
 - 6- زندگی معنادار عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از است **فضائل اخلاقی و کرامت انسانی**
- ارزش های اخلاقی**

مجتبی محمودی، دبیر فلسفه و منطق شهرستان ایزه

لینک کانال تلگرام: t.me/mahmoudi_izeh